الف) بررسی سؤال ملائکه از خلقت انسان

مهم‌ّبودن ِاین سؤال هم همان روز اوّل، ملائکه گفتند:

> وإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قالُوا أَتَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَيَسْفِكُ الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ[1]

«وإذ قالَ ربّكَ للملائكة إنّي جاعلٌ في الأرض خَليفة» خدا اعلام کرد که من می خواهم بنی آدم را، خلیف خودم را بیافرینم. ملائکه اعتراض کردند. آیا جایی که ملائکه به خلقت ما اعتراض کردند و سؤال داشتند خود ِما سؤال نداشته باشیم؟ یا این که ببینیم آنها چه گفتند و چه شنیدند؟ آیا ما به آن چیزی که خدای متعال جواب ملائکه را داد فکر می کنیم یا نه؟ هدف خلقت چیست؟ «أتجعلُ فیها مَن یُفسِد فیها وَ یَسفِکُ الدماء؟» می دیدند از قبل و بعد، و از علومی که تا اندازه ای خدای متعال به آنها داده بود،

پاسخ خداوند: «انی اعلم ما لا تعلمون»

«قالَ إنّي أعلمُ ما لا تَعلمون» جواب خیلی ساده؛ من یک چیزی می دانم شما نمی دانید.

خاطره

یادم می آید ایّام نوجوانی بود شاید حدود هیجده نوزده سالگی، استاد بزرگی بود راجع به هدف خلقت صحبت کرد. سن ّمن هم به اقتضائش یک چیزی شنیده بود وقتی آمدیم بیرون، کسی که سنّش از من بیشتر بود گفت: آقا یک چیزهایی فرمودند امّا این دلمان قانع نشد. او گفت و رفت ولی من که در آن سن ّبودم خیلی برایم مهم ّبود، یادم می آید که مدّت ها دنبال جوابی بودم که هر کسی که مخلوق خداست و این سؤال برایش پیش می آید، بتواند به او بگوید و قانع بشود.

سؤال سنگینی است تا جایی رسیده بود که دیگر لوازمش را برای شما نمی گویم؛ خیلی امر بر من سخت شد- قرآن کریم عجائب است عجائب- این آی ِشریفه را من صدها بار قبلش بعدش در مدرس خوانده بودم امّا در شدّت ِبدحالی که این سؤال هجوم کرده بود. در حجر ِطلبگی، صبح آی ِشریفه می خواندم اصلاً دوای درد من بود امّا دوای مسکّن، گاهی مریض دردمند است معالجه اش می کنند گاهی

مسکّن می دهند، در شدّت بدحالی که این سؤال باید برای من حل بشود رسیدم به این آیه که **«إذ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَة»** ملائکه اعتراض کردند، یک دفعه دیدم عجب! این همان سؤالی هست که من دارم. جواب چه بود؟ **« إنّی أعلمُ مالاتَعلمُون»** خدای متعال فرمود: من یک چیزی می دانم شما نمی دانید. خدا را گواه می گیرم آن لحظه قرآن کریم درست مثل این که با کسی حرف می زند، امّا اینجوری حرف زد گفت: خدای متعال می گوید: فضولی موقوف! چه کار داری من چرا تو را خلق کردم؟ فعلاً که هستی، من یک چیزی می دانم که تو نمی دانی. آرام شدم، تمام شد.

۱.جواب اسکاتی

یک جواب إسکاتی ِقوی، چون سنّ من هم خیلی چیزها را اقتضاء نداشت تا بفهمم و از طرفی مطلب سنگین بود.

۲.جواب حلّی

هفت هشت سال گذشت درس و بحث و کتاب و طلبگی، حال برگشتم می بینم «**قال إنی أعلم مالاتعلمُون**» جواب إسکاتی نیست که یعنی چه کار داری من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید، جواب ِحَلّی است، عین ِبیان ِغایت ِخلقت است؛ بعد از این آیه را بخوانید، آیات به هم مربوط است. عجب! من سال ها بعد فهمیدم قرآن هم سر ِجایش جواب إسکاتی می دهد، درمانی که بعنوان علاج مطلب است قرآن از آن بعنوان مسکّن استفاده کرده، جوابش چیست؟

«إنی أعلمُ مالاتعلمون» یعنی چه که شما نمی دانید؟ یعنی اصلاً تاب ِآن را ندارید درکش کنید، خیلی چیزها می دانید من ِخدا به شما داده ام امّا هنوز یک علومی دارم که شما تاب حملش را ندارید از کجا من این را می گویم؟

ماجرای تعلیم اسماء

دنبال آیه را بخوانیم

> **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**[2]

«وَعَلَّمَ آدمَ الأسماءَ کلّها» وقتی آدم را خلق کرد همه أسمای الهی را که سراپا علم بود که ملائکه نمی توانستند تحملش کنند، به این مخلوق که می تواند تحمّل کند تعلیم فرمود **«قَالَ یا آدمُ أنبئهم بأسمائهم»**

حال وقت امتحان است **«ثمّ عَرَضَهُم عَلی المَلائکة ِفَقال أنبئونی بأسماء ِهؤُلاء»**، حال « **عَرَضهُم**» کنایه فعلاً کاری ندارم،

مرجع ضمیر مهم در قرآن

همیشه در بحث های طلبگی می گویم: چندتا مرجع ضمیر هست در دستگاه قرآن کریم خیلی مهم است یکی همین ضمیر«هُم» است در خود آیه مرجعی ندارد؛آیه را بخوانید: سپس ایشان را عرضه کرد بر مالئکه، ایشان کیانند؟

«فَقال أنبئونی بأسماء هؤلاء... قالوا سُبحانک ال علمَ لنا إلاّ ما عَلّمتَنا» خدا که بخل ندارد، تا اندازه ای که ممکن بوده به ما علم داده امّا این را نمی دانیم. **«قال یا آدمُ أنبئهم بأسمائهم»** خیلی زیباست اینجا آی شریفه، نمی گوید: یا آدمُ عَلّمهُم، یا آدم حال به اینه تعلیم کن. تعلیم مقام بالاتری است **«أنبئهُم»**

دستگاهی می آید مثلاً موبایلی کامپیوتری، یک بار به شما می گویند: خبر بده این، چه کار می کند؟ یک بار می گویند: آموزش بده در دل این چه خبر است؟ آموزش خیلی بالاتر از خبر دادن است، آدم نمی توانست به مالئکه تعلیم کند آن ها تاب آن را نداشتند لذا خدا فرمود: **«یا آدم أنبئهُم»** فقط خبر بده، تعلیمی که من به تو کردم را نمی توانی به آن ها منتقل کنی.

«اعلم ما ال تعلمون» : «اعلم غیب السموات و الارض»

جواب حَلّی اینجاست:**« فلمّا أنبئهُم بأسمائهم»** وقتی آدم به مالئکه خبر داد و دیدند که خدای متعال چه علمی به او تعلیم فرموده خدای متعال گفت:- حال برگردید به آن جمل**«إنّی أعلمُ ما ال تَعلمُون»** که برای من جواب إسکاتی بود ولی شد جواب حَلّی-**«قالَ ألم أقُل لکُم »** من به شما نگفتم. مگر خدای متعال چه گفته بود؟ **«إنّی أعلمُ غَیبَ السّمواتِ و الأرض»** عجب!، پس این جوابِ اوّل جواب حَلّی بود، نمی خواست بگوید: من چیزی می دانم شما نمی دانید پس کار نداشته باشید[3].

هدف از خلقت: معرفت

می گوید: من علومی دارم که این علوم مُظهر می خواهد من می خواهم در عالمِ خلقت، کسانی داشته باشم که همه علومِ من را بتوانند حمل کنند، شما مالئکه نمی توانید.**« إنّی أعلمُ غَیب السّمواتِ وَ الأرض وَ أعلمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَکتمُونَ»** به این زیبایی آی شریفه می گوید که هدف از خلقت شما چه بوده؟ علم بوده معرفت بوده[4]، معرفت چیست؟

شیخ غلامرضا یزدی

خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه یزدی را که عالم بزرگ یزد بودند یک عالم، هنوز چقدر آثار و برکات از ایشان در این شهر مانده است؟

شما بهتر از من می دانید بهترین جماعت را در یزد داشتند، شلوغ بود علماء و مجتهدین یزد می آمدند پشت سر ایشان نماز می خواندند. بعد می گفتند: من در اینجا نماز بخوانم مردم در ده مبلّغ نداشته باشند؟ یک دفعه راه می افتادند کجا؟ به دهاتی می رفتند که اصلاً نمی دانستند این شیخ کیست؟ معروف است رفته بودند به ده ی که اهل آنجا به حاج شیخ راه نداده بودند رفته بودند در جایی که محلِّ کاه بوده، آنجا خوابیده بودند تا اذان صبح آمده بودند مسجد و اذان گفتند و

جمعیت را جمع کردند و قرائت مردم را صاف کردند و دستگاهی داشتند.[5]

کتاب مفتاح علوم القرآن

خودشان همینطور مخزن کرامات و نورانیّت، آثارشان هم ماندہ تا حالا، کتابی دارند بنام «مفتاح علوم القرآن[6]» کلید همه علوم قرآن، کتابی است که مقدم تفسیری نوشتہ اند، ماشاءالله د تفسیر خیلی جلو بودند از حج برمی گشتند رسیدند به قم، پسر فقیه و حسابی ِشان مرحوم شد، خود ِایشان در مجلس ِترحیم پسرشان منبر رفتند، پای منبرشان هم مراجع عصر و فضلا حوزه بودند در مجلس ِترحیم پسرشان تفسیری سور حمد گفتند، همه را به إعجاب آورده بودند. هم گفتند: عجب، اینجور عالمی هم یزد دارد؟! آیة الله بهجت دو سه تا کتاب را سفارش می کردند، یکی همین بود. می گفتند: این کتاب«مفتاح علوم القرآن» خیلی خوب است. الحمدلله تجدید چاپ هم شده است.

شروع این کتاب یکی از همین هایی است که غایت ِخلقت را توضیح می دهد. چند سطر اوّل این کتاب را بخوانید، مثل مرحوم حاج شیخ می خواهد تا این استفاده ها را بکنند. شاگردشان می فرمود که حاج شیخ می فرمودند: حرف های حاج شیخ را حاج شیخ باید بزند. ببینید چقدر این چند سطر زیباست و چطور اینها به این مقامات رسیده‌اند؟

«انتم الفقراء الی الله»

حاج شیخ در شروع کتابشان فرمودند[7]: این آیه را ببینید قرآن می فرماید:

> **یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللّهِ وَاللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ[8]**

«**یا أیّها الناسُ أنتُم الفُقراءُ إلَی الله**» ما اگر ترجم آیه را بخوانیم می گوییم: ای مردم شم محتاج به خدا هستید، شما فقیرهای خدا هستید. حاج شیخ فرمودند: این الف و لام بر سر فقراء را می بینید؟ کسانیکه نحو خوانده اند می دانند که آیه می گوید: ای انسانها فقط شما هستید که محتاج خدا هستید[9]. عجب! پس آسمان، زمین، کوه، دشت و درخت، اینها محتاج خدا نیستند؟ این یعنی چه که فقط شما انسانها محتاج من هستید؟ این غایت ِخلقتی که خدمتتان عرض کردم اینجا حاج شیخ می فرمایند که درست است که درخت و کوه و زمین و آسمان هم محتاج خدا هستند معلوم است اما در همان کلاسی که دارند و ظرفی که دارند،

فقر مطلق انسان و تعلیم اسماء

خدای متعال که کامل مطلق است علم لایتناهی است می خواهد به ملائکه بدهد، همانطور که عرض کردم «**قالَ إنی أعلَمُ ما لاتعلمُون**[10]» من می خواهم به شما بگویم، شما بیشتر ظرفیتش را ندارید ولی «**عَلّمَ آدمَ الأسماءَ کلّها** [11]» هیچ چیزی باقی نماند «کلّها» همه را، پس او

ظرفیت دارد. حاج شیخ می فرمایند: خدا در این آیه می فرماید: ای انسانها شما با بقیه فرق دارید؛ من کمال مطلقم می توانم فیض لایتناهی بدهم آن موجودی که لیاقت دارد هرچه به او بدهند پر نمی شود و می تواند برود جلوتر، شما هستید پس من که الله هستم و کمال مطلقم فقط شما هستید که از حیثی که مطلقید محتاج من هستید. چرا؟چون فقر ِشما هم مطلق است. خلائق ِدیگر که به ایشان می دهم تمام می شود. ببینید چه استفاده ای مرحوم شیخ فرموده اند.

« **وخُلِقَ الإنسانُ ضعیفاً**[12]» یعنی چه؟ یکی از علمای بزرگ این طور فرموده که ضعیف است یعنی هر چه خدا به او بدهد می گوید بازهم بده. خیلی اینچنین فقری مهمّ است کمال مطلق فقر مطلق، حاج شیخ فرمودند: هیچ یک از موجودات فقر مطلق ندارند «**أنتم الفقراء إلی الله**» شما هستید که فقیر مطلقید و محتاج کمال مطلقید. حال فهمیدید غایت ِخلقت چیست؟ این هم بیان حاج شیخ که در شروع کتابشان صفحه اوّل این بیان نورانی را فرموده اند. اسمش را هم گذاشته اند: مفتاح علوم القرآن. این کتاب کلید علوم قرآن است. خدا می داند مرحوم حاج شیخ چه مقاماتی داشتند؟ دستگاهی داشتند که الحمدلله همه شما از من بهتر می دانید

---

[1] سوره البقره، آیه ۳۰

[2] سوره البقره، آیه ۳۱-۳۴

[3] مرحوم آیت الله بهجت در این زمینه می فرمایند: ملائکه چیزهای عجیب و غریبی در بشر میدیدند که از آب و گل آفریده شده و سنگین و تیره است؛ لذا از خدا سؤال و استفسار کردند که چرا میخواهی این را که غضب و شهوت دارد و جنگ و خونریزی و فساد از او برمیآید، خلق کنی؟ درحالیکه: «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ؛ درحالیکه ما با ستایش تو، تسبیح تو را گفته و تو را به پاکی محض میستاییم»؛یعنی هر مقصودی که از تسبیح و تقدیس داری در ما حاصل است. بنابراین، آفرینش انسان تحصیل ِحاصل است.

ولی خداوند در جواب فرمود: میخواهم کاسه‌ای خلق کنم که به آن تعلیم اسما کنم که قابلیت اقوی، و بیشتر از شما ظرفیت داشته باشد؛ لذا تحصیل حاصل نیست.(کتاب در محضر بهجت، ۱، ص297-۲۹۸)

چون ملائکه دیدند معجون و خمیره و طینت آدم علیه‌السلام سنگین، تیره و از آب و گل است، عرض کردند: «أَتَجْعَلُ فیها مَن یُفْسِدُ فیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ؛ آیا میخواهی کسی را در روی زمین قرار دهی که در آن تباهی کند و خونها بریزد؟!».

او غضب و شهوت دارد و جنگ و خونریزی بپا میکند و نمیتواند مثل ما پرواز کند، ولی خداوند به آنها فهماند که بشر خاکی میتواند بالاتر از ملائکه اوج گیرد و فراتر از مقام آنها قدم نهد.

البته ما به همان سنگینی و به همان حالت خاکی باقی ماندهایم. خدا نکند حرام در زند انسان زینت داده شود. این یک بیماری قلبی است که انسان بدان مبتلا میشود، و با وجود راههای حلال که نیازش را برآورده میکند، خود را به حرام گرفتار مینماید! انسان میتواند به اختیار خویش همنشین سلمان، و یا ابوجهل گردد.(در محضر بهجت، ج۱، ص ۲۹۸)

ابلیس که عالِم، بلکه از علمای رتبه‌ی اول بود و خیلی هم می‌خواست منطقی صحبت کند، گفت: «خَلَقْتَنی من نارٍ وَخَلَقْتَهُ من طینٍ؛ مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل».

ملائکه هم به خلقت حضرت آدم علیه‌السلام اشکال داشتند، ولی پرسیدند و جواب شنیدند، گفتند: «أَتَجْعَلُ فیها مَن یفْسِدُ فیها؛ آیا کسی را در روی زمین قرار می‌دهی که فساد به پا کند؟» و خداوند فرمود: «إنّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ؛ من آنچه را که شما نمی‌دانید، می‌دانم».

کسی نبود به ابلیس بگوید که چرا به صورت جزم گفتی: «خَلَقْتَنی من نارٍ وَخَلَقْتَهُ من طینٍ؛ مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل».آیا روشنایی ظاهری خود را دیدی و گفتی محال است که گل تیره و تاریک از تو اشرف باشد؟! حال هم خیلی از مردم در دین و امور دینی اشکال می‌کنند و خیال می‌کنند که هیچکس نمی‌تواند شبهات و پرسشهای دینی و اعتقادی آنها را جواب دهد و حل کند، بدون اینکه از اهلش سؤال کنند.

شیطان از خداوند متعال درخواست نمود که به‌جای سجده بر آدم علیه‌السلام چنان تو را عبادت کنم، که هیچکس مثل آن، تو را عبادت نکرده باشد، ولی خداوند فرمود: «إنّی أُحِبُّ أَنْ أُطاعَ مِنْ حَیثُ أُرید؛ من دوست دارم آنگونه که می‌خواهم، مرا اطاعت کنند».

شیطان با شش هزار سال عبادت عاقبتش آنطور شد، آیا ما می‌توانیم به خود مغرور شویم؟! به خدا پناه می‌بریم!(کتاب در محضر بهجت، ۱، ص196-۱۹۸)

برای مطالعه سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[4] مرحوم آیت‌الله بهجت در این زمینه می‌فرمایند: نتیجه خلق و مخلوق در حدیث قُدسی: (خَلَقتُ الاَشیاءَ لاَجلِکَ وَ خَلَقتُکَ لاَجلی: تمام اشیا را برای تو و تو را برای خودم آفریدم)، علم و معرفت است. (در محضر بهجت، ج ۱، ص۳۷) برای مطالعه سایر کلمات ایشان در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[5] شنیدم زمانی که مرحوم آقا شیخ غلامرضا یزدی در یزد اقامت داشت خیلی خوشگذران بود، ولی هرگاه به روستاهای اطراف می‌رفت با خود نان و ماست و... برمی‌داشت و به هر ده که می‌رسید، قرائت نماز و مسائل مورد نیاز را به مردم یاد می‌داد و آنگاه به آبادی دیگر می‌رفت. و در همه حال خوراکش از خودش بود و از غذای مردم پرهیز می‌نمود. آنان که مثل انبیای علیه‌السلام مأمور تبلیغ هستند و بدون چشمداشت و منت، کار آنها را انجام دهند، خدا می‌داند چه مقاماتی دارند! البته در صورتی که عالِم بما یعلَمُ وَ عامِل بما أُمِرَ وَ یَنهی (به آنچه باید عمل و از ترک شود، آگاه باشد؛ و به آنچه امر و از نهی می‌کند، عمل کند) باشند. اگر کسی تشخیص بدهد که به این کار اقدام کند و عالِم و عامل باشد و با نشر علم شکرانه‌اش را ادا کند، باید از شادی کلاهش را به عرش بیندازد!(در محضر بهجت، ج۱، ص ۲۳۳)

[6] در این زمینه مقاله «حاج شیخ غلامرضا یزدی و کتاب مفاتح علوم القرآن او» خواندنی است.

[7] الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بدان که آدمی فقیرتر از همه ممکنات است و از این فقر تمام بدی‌هاست و از آن تمام عذابها و به رفع فقر او تمام غنا و خوشی‌ها است. اما فقر او به واسطه این است که هیچ چیز نیست که او

نخواهد برای خود اصالًا تبعاً. اما اصالً، پس همه چیز می خواهد که تعبیری از کل می شود به سلامتی که حقیقت آن خداست و قابل آن آدمی است و اشاره به آن است در سوره مبارکه یس در آیه ۵۷ و ۵۸ «**و لهم ما يدعون سلام قولاً من رب رحيم**» یعنی از برای دارندگان بهشت است آنچه خواهش می کنند که سلامی است از جانب خدای مهربان و ایضاً در سوره فصلت در آیه ۳۱ و ۳۲ «**و لكم فيها ما تدعون نزلاً من غفور رحيم**»، یعنی از برای شما بندگان خاص خداست در آن بهشت، آنچه از خدا می خواهید در حالتی که اول عطایی است از خدای عیب پوش مهربان و آن را می خواهد برای خودش و دوستانش و دوستان دوستانش هر جا برسد.

و اما تبعاً پس عذاب می خواهد برای دشمنان و دوستان دشمنانش و دشمنان دوستانش و هر دو را طالب است به اقسام آنها روحاً جسماً، ظاهراً و باطناً. پس بهشت و جهنم هر دو لازم دارد، اصالً و تبعاً و خلقت هر دو با خلقت آدمی توأم و با هم است. پس بفهم معنی آن حدیثی که در تفسیر برهان در ذیل آیه یازدهم در سوره مؤمنون ذکر شده که خدا هیچ آدمی را خلق نکرده که از برای او خانه ای در بهشت و خانه ای در جهنم خلق نکرده باشد. و خالق عالم در قرآن که بالاتر کتابی است در بیان انسان به زبان بهترین بشر، خاتم هر بشیر و نذیر، محمد عربی صلی الله علیه و آله آورنده قرآن و فرقان - **فقر آدمی را در سوره فاطر به تمام تر بیانی به ما رسانده در آیه شانزدهم ای ایها الناس أنتم الفقراء إلى الله والله هو الغني الحميد.**

و در زبان عرب هرگاه خواستند صفتی را اختصاص بدهند به کسی که جز او کسی ندارد، نام او را جلو ذکر کنند آن صفت را به عربی به الف و لام ادا می کنند، مثل آنکه می گویند: أنت العالم، یعنی علم مخصوص به تو است. و أنت الظالم، یعنی ظلم مخصوص به تو است. یعنی علم دیگران در برابر علم تو مثل روشنی کمی است در برابر آفتاب که هیچ نمایش ندارد و ظلم دیگران در برابر ظلم تو هیچ نمایش ندارد.

در این آیه آدمی را اولاً به یا أیها الناس یعنی ای آدمیان، توجه به مطلب ساخته و بعد از آن آدمیان را به لفظ أنتم یعنی شما مخاطب ساخته و فقر آنها را به لفظ «الفقراء» ادا کرده، **یعنی فقر تمام ممکنات در مقابل فقر شما چیزی نیست. قطره ای است مقابل دریا ذره ای است برابر آفتاب** ولی با این حد از فقر آنها را به کل غنا و بی نیازی دلالت کرده که فرموده: الی الله والله هو الغني الحميد یعنی فقیر و محتاج هستید به سوی خدا و خداست بی نیاز که ستوده حقیقی به تمام ستایش او است. پس هر کس همه چیز همیشه می خواهد، باید پناه برد به خدا که همه چیز همیشه دارد و محبتش به خلقش ذاتی و خدایی است که محبت علت به معلول و خالق به مخلوق خارج از حد فهم مخلوق است. هر چه هر کس بفهمد به قدر فهم خود فهمیده و محبت خدا بالاتر از این است. و از این است که رکن اعظم نماز که روح عبودیت و معراج بنده است - الله اکبر است، یعنی به فرموده صادق آل محمد - علیهم السلام - الله اكبر من أن يوصف يعني خدا بزرگتر از این است که وصف شود که چه اندازه بی نیاز و بنده نواز است و تمامی رسل و فرستادگان حق برای شرح فقر آدمی و بی نیازی و بنده نوازی حق مبعوث به رسالت و مأمور به بشارت و انذار شده اند. (مفاتح علوم القرآن، ص ۱۵-۱۶)

[8] سورة الفاطر، آیه ۳۵

[9] (و الثاني) يعني اعتبار تعريف الجنس (قد يفيد قصر الجنس على شيء تحقيقا نحو زيد العالم) اذا لم يكن امير سواه (او مبالغة كمالة فيه) اي كمال ذلك الشيء في ذلك الجنس او بالعكس (نحو عمرو الشجاع) اي الكامل في الشجاعة كانه لا اعتداد بشجاعة غيره لقصورها عن رتبة الكمال و كذا اذا جعل المعرّف بلام الجنس مبتدأ نحو العالم زيد و الشجاع عمرو و لا تفاوت بينهما و بين ما تقدم في افادة قصر العالم على زيد و الشجاعة على عمرو.

و الحاصل ان المعرف بلام الجنس ان جعل مبتدأ فهو مقصور على الخبر سواء كان الخبر معرفة او نكرة و ان جعل خبرا فهو مقصور على المبتدأ و الجنس قد يبقى على اطلاقه كما مر و قد يقيد بوصف او حال او ظرف او مفعول او نحو ذلك نحو هو الرجل الكريم و هو السائر راكبا و هو الامير في البلد و هو الواهب الف قنطار و جميع ذلك معلوم بالاستقراء و تصفح تراكيب البلغاء.(مختصر المعاني، ج ١، ص ٩٩)

[10] سوره البقره، آیه ٣٠

[11] سوره البقره، آیه ٣١

[12] سوره النساء، آیه ٢٨

بازبینی #1
ایجاد شده 28 اوت 2025 11:48:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 اوت 2025 11:59:05 توسط ... .